پایگاه تاریخی میرهادی حسینی

http://m-hosseini.ir

ترجمهٔ عباس زریاب خوئی

خوارزم قدیم *

یك مملکت افسانه‌ای

ای ساربان منزل مکن جزدر دیار یار من
تایك زمان زاری کنم بر ربع واطلال ودمن

وصول‌ما به «سوخوز گولدورسون» که‌در کنارصحرادر ۲۶ کیلومتری‌شمال‌شرقی «تورت کول» واقع است ، خاطره‌ای در من گذاشت که فراموش نخواهد شد . ازدور ازمیان سبزی انبوه شبح عظیم گولد ورسون بزرگ نمودار میگشت . بنظر میرسد که این قلعه که در سابق از مخوفترین قلاع خوارزم بود پاسداری آرام وبی‌سروصدای خودرا درمرزهای میان صحرا وزمینهای آبیاری شده ، هنوز ادامه می‌دهد . قلعه درطی قرنها دست نخورده باقی مانده است وهرچه ماجلو میرفتیم عظمت نمای آن‌مارا بیشتر میگرفت واین هنگامی بود که مافرق تماشای دورديف برجهای کهنه بیشمار آن بودیم . ولی تخیل ما درطی مسافرت تهییج شده بود ، زیرا جادهٔ گولدورسون از نوع جاده‌های دیگرنبود . این جاده درطول ترعهٔ خشك قدیمی بموازات تازه ـ باغ ـ یاب ادامه‌داشت . انشعابات این ترعه بدور قلعهٔ عظیم سنگی همچون کمربندی دور می‌زد . خانه های منظم سوخوز درجنب این قلعه‌بسیار حقیرمینمود . درطرف دیگرقلعه مزارع عظیم گسترده شده بود وازمیان آن تپه‌های کوچکی سربرآورده بود . این تپه‌هابقایای دهات بیشمار «رستاق» است که درزمان‌پیشین بسیارحاصلخیز بوده درسمت غربی ترعهٔ قدیمی دیوارها وبرجهای مستطیل گولدورسون صغیربخوبی جلوه میکرد ودورتر ازآن تاچشم کارمیکرد دردل صحرا باغها ومزارع خوارزم مسکون‌ادامه‌داشت.

این ویرانه‌های عظیم افسانه‌های زیادی بوجودآورده است . این افسانه‌ها در بارهٔ سرزمین نفرین شده‌ای است که درزیرآن گنجهای‌افسانه‌ای نهفته‌است واژدهائی آنرا محافظت میکندوهر که دربدست آوردن آن کوشش کند مسلماً نابود خواهد شد .

دانشمند جوانی که اهل این سرزمین بود داستان « گلستان » را آنچنان که در کودکی

---

* این مقاله ازس . پ . تولستو باستان شناس شوروی است که درمنطقهٔ خوارزم بکاوش و تحقیق پرداخته وآثار بی‌شماری ازخوارزم قدیم‌بدست‌آورده است ، وی نتیجهٔ تحقیقات وکاوشهای خودرا در کتب متعدد بچاپ رسانده است . متأسفانه درمیان مردم مملکت ما کسانیکه بزبان روسی آگاهی داشته باشند کم‌اند وازاین‌رو ازتحقیقات‌دانشمند مذکوردربارهٔ خوارزم قدیم که رابطهٔ بسیارنزدیك باتمدن وفرهنگ مملکت مادارد، بیخبر مانده‌اند . مقاله‌ای که اکنون ازنظر خوانندگان میگذرد و دنبالهٔ آن درشماره‌های بعد بچاپ خواهد رسید خلاصه‌ای ازتحقیقات این دانشمند است که در ضمن «نشریات ادبی ، فرهنگی وتربیتی‌دولت روس» بعنوان « دربارهٔ آثار تمدنهای قدیم » چاپ‌شده است . «دربارهٔ آثار تمدنهای قدیم» شامل سه‌مقاله است : اورارتو ، نئاپولیس ، خوارزم . این‌سه مقاله‌درشمارهٔ هشتم(۱۹۵٤) L' orient Ancien illustré بفرانسه ترجمه شده‌است وما ترجمهٔ فرانسوی را بفارسی برگرداندیم .

شنیده بود برای مانقل کرد . گلستان در زمان گذشته شهری پرنعمت بود و دراطراف آن آبهای فراوان جاری بود . بر این شهر پادشاه پیری سلطنت میکرد ودختری بسیارزیبا بنام گولد ورسون داشت . بارسیدن کالموک‌ها ، انواع بلایا وبدبختیها برروی این شهر آرام وخوشبخت فرود آمد . قبایل کالموک که ازمیان صحرا برخاسته بودند آنچه را برسر راه خود از کشتزارهای سبز وخرم و باغهای عالی یافتند ازمیان بردند وشهرهارا محاصره کردند وچنان زنجیری بدور شهر کشیدند که گسستن آن امکان نداشت . مردم شهر دلیرانه مقاومت کردند ومحاصره کنندگان نتوانستند بمقصود برسند تاآنکه متفق سهمناکی به همراهی آنان بامردم شهر بجنگ برخاست ؛ این متفق قحطی و گرسنگی بود . درشهر خواروبار تمام شد ، مردم در کوچه‌ها ازضعف گرسنگی ازپا درمیآمدند و آنها که زنده میماندند قدرت بدست گرفتن اسلحه نداشتند . پادشاه باسرداران و درباریان خود به مشاوره پرداخت وحیله‌ای بخاطرش رسید که میتوانست‌مردم شهررا نجات دهد . درشهر هنوزچند گاوباقی مانده بود ازمیان آنها گاوی‌را که کمترناتوان‌بود برگزیدند وآخرین ذخیرهٔ گندم‌شهررا بوی خورانیدند و از دیوار شهر بیرون کردند .

قحطی و گرسنگی تنها در محصورین نبود بلکه محاصره کنندگان نیز تقریباً بهمان سختی‌از گرسنگی درعذاب بودند .کالموک‌ها که تمام آن سرزمین را ویران کرده بودند درطی‌ماهها‌محاصره آذوقه وذخائر غذائی‌خودرا تمام کرده بودند ودر اردوی آنها ازلزوم رفع محاصره صحبت‌می‌شد . آنها گاوراسر بریدند وچون معدهٔاورا پراز گندم یافتند سخت مضطرب ونگران شدند . جنگجویان فریاد برآوردند که‌اگر حیوانات ودامهای آنهاچنین‌تغذیه کنندمعلوم است که‌مقدار ذخائرخواروبار آنها تاچه پایه خواهد بود ! دیگر امیدی بپایان یافتن مواد غذائی آنها نیست وشهر قابل تسخیر نمیباشد، باید تااز گرسنگی تلف نشده‌ایم ازاین شهردورشویم . بزرگان نیزچنین عقیده داشتند . اردو آمادهٔ حرکت‌شد .

ولی گولدورسون دختر پادشاه شهراین تصمیم را برگرداند . اواز بالای دیوار شهر پسر پادشاه‌کالموک را دیده بود . این پسرهم جنگجوئی ماهروهم جوانی وزیبابود . دختر گرفتار عشق پسررئیس دشمنان پدرخود گردید . همینکه دیدحیلهٔ پدرقرین موفقیت‌شد وچادرهای بی‌شماردشمن برچیده میگردد وبارشتران بسته می‌شود وچندساعتی نخواهد گذشت که آنها باامیرزادهٔ زیبای‌خود اطراف شهررا ترك خواهند گفت ، دست بیك جنایت بیشرمانه‌ای زد . بوسیلهٔ خادمهٔ فداکار خود نامه‌ای بپسر امیرنوشت ودرآن عشق خودرا آشکار ساخت وازحیلهٔ هموطنان‌خود پرده برداشت‌و چنین‌نوشت ، «یك‌روزدیگرصبر کن آنهاناامیدهستند وخواهی دید که شهررا تسلیم‌خواهند کرد.»

کالموک‌ها بارشتران‌را دوباره‌بگشودند ودردل‌شب روشنائی وآتش‌های فراوان آنان دوباره دیده شد . محصورین سپیده دم مشاهده کردند که حلقهٔ محاصره بردور آنان تنگتر گردید ؛ آنها نومید گشتند وخودرا تسلیم‌دشمن کردند . شهر آتش زده‌شدواموال‌آن بغارت‌رفت . ساکنان آن‌یا کشته شدند ویابه‌بردگی درآمدند . شاهزاده خانم خائن‌را پیش امیرزاده بردند ، اونگاه کوتاهی بدختر انداخت وسپس چنین گفت ، « اگراو بخاطر یك‌عشق‌بیشرمانه آمادهٔ خیانت به‌پدر ومملکت خود گردید ، هنگامی که ازعشق یك مرد دیگر بی‌تاب شود بامن چه خواهد کرد ؟ اورا بدم گرم اسبان وحشی‌به‌بندید تادیگر نتواند بکسی‌خیانت کند ! »

اسبها جسد گولدورسون‌را تکه‌تکه کردند واین تکه‌ها درمیان مزارع و کشتزارها پراکنده

شد وخون نجس‌او تمام این‌سرزمین‌را به‌بیابان مبدل‌ساخت و دیگرازآن ببعد باین سرزمین گلستان نگفتند وآن‌را بنام گولدورسون خواندند .

این‌افسانهٔ حزن‌انگیز مسلماً جزئی ازحقیقت را دربردارد . درمیان اقوام‌آسیای مرکزی‌نام قوم‌کالموك (قالموق) که مردمی‌جنگجوورعب‌انگیز بودند ودرقرن هفدهم وهجدهم مسیحی‌قزاقستان وشمال آسیای وسطی‌را باآهن وآتش ویران ساختند ، مرادف بانام فاتحین درنده‌تر و خون‌ریزتر قرن دوازدهم مسیحی است که همان قوم‌چنگیزخان مغول است . مسلماً باهجوم واستیلای قوم مغول بود که نور حیات وزندگی در گولدورسون خاموش گردید وتمام جلگه‌ها ودشت‌های اطراف آن نیز ازنشاط حیات محروم گشت ؛ درروزگار ماباین نشاط دوباره ازسر گرفته میشود .

همینکه‌کاروان ما بارخودرابر گشاد باناشکیبائی کاملا طبیعی بسوی ویرانه‌ها روی‌آوردیم . ازقلاع واستحکامات پیچ‌درپیچ قدیمی گذشتیم . ازمیدان بزرگی که ازبیشه ودرختان کوچك پوشیده شده بود ودرهمه‌جای‌آن تپه‌های‌متشکل ازخرابه‌ها ومستور ازشن وریگ دیده میشد ، عبور کردیم وازیك شیب خشن وشن‌دار بیالای دیوار شمالی بارتفاع ۱۰ متر رفتیم . منظرهٔ خوارزم مقهوردر صحرا فراموش نشدنی‌بود ؛ عظمت‌آن ازخرابه‌های گولدورسون نیزبیشتر است ؛ درمغرب ومشرق وشمال ریگ‌های مرده مانند دریای بی‌پایان بنظرمیرسد . فقط درقسمت شمالی ازدورادور درافق‌از میان مه‌رقیقی نیم‌رخ کوههای سلطان اویس داغ‌پیداست . تاچشم‌کار می کند ازمیان امواج تپه‌های شنی متحجر که گاهی توده‌های عظیم وگاهی جزائر کوچك دورافتاده‌ای تشکیل میدهد ؛ خرابه‌های بی‌شمار قصوروقلاع‌ودهات مستحکم وشهرهای‌کامل دیده میشود . دوربینهای متحرك‌ما درهرلحظه ویرانه‌های تازه‌ای کشف میکرد ؛ این ویرانه‌ها گاهی‌بقدری نزدیك‌بود که دیوارها وبرجهاودرهای بزرگ‌کاملا تشخیص‌داده می‌شدو گاهی‌بقدری دوربود که فقط اشباح‌مبهم آنرا می‌توانستیم تمیزبدهیم.

بیابانی که از شرق و غرب خوارزم را محدود می‌سازد ، بیابان عجیبی است زیرا درهمه‌جای آن آثار سکونت وکار بشردیده می‌شود ، این آثار درطبقات سنگین شنی درقلل سخت وسنگزار جبال درجهٔ دوم سلطان ـ اویس داغ درته مغاکهای اوستیورتسك ـ چنیك ، برسطح هموار و گلی رنگ « تاکیر » ها مشاهده می گردد . ردیف دوگانهٔ تپه هائی که از باد سائیده شده‌اند دهها کیلومتر ادامه داردو گواه یك طرزآبیاری است که حقیقةً هنر واقعی بشمار میرود . دردهها کیلو متر مربع ، سطح تاکیرها از قطعات ظروف سفالین و خزف پوشیده شده است این سفالها گاهی برنگ قرمز یکدست می باشند و صدائی صاف از آن بر می خیزد ؛ گاهی رنگ آن قرمز قهوه‌ای وخشن است ؛ گاهی رنگارنگ است و لعابی روی‌آن هست . قطعات آهن وبرونز، پیکانها ، گوشواره‌ها ، آویزه‌ها ، بازوبندها ، انگشتری‌ها وگاهی احجار کریمه که برروی آن‌نقش حیوانات افسانه‌ای و اسب ماهی دیده می‌شود ؛ مجسمه‌های مردان و زنانی که لباسهای سبك و عجیب پوشیده‌اند؛ شکل‌اسبها وشتران‌و گاوان و گوسفندان؛ سکه‌هائی که بریك طرف‌آن نقش شهریاران با زرو زیور باشکوه و برسوی دیگر آن تصویریکه سواری محصور درمیان حلقهٔ حروف یك‌خط قدیمی ملاحظه می گردد ، همهٔ اینها مسلما علائم این است که درآنجا شهرهائی بوده است .

گاهی برسطح درخشان تاکیرها حلقه‌های سرخ رنگی دیده میشود . این‌حلقه‌ها علائمی‌است که بزحمت می‌توان آنرا آثار و بقایای مساکن کسانی دانست که درآن ، منازل خودرا کنده اند . گاهی توده‌های‌کاخها وقلعه‌ها نشان میدهد که اینجا شهرهای حقیقی بوده است که اکنون مرده‌است.

ساختمانهائی دیده میشود که ارتفاع آن ازبستر ترعه های خشك مملو از ریك وخشن ده تا بیست متراست اینها دیوارهای باشکوه عظیمی هستند که روزنه‌های تنگی دارند و یا برجهای سهمگین وطاقهای مدور یانوك تیز می باشند .

مخصوصاً بیاد دارم که روزی باچندتن ازهمراهان خود راه‌پیمائی سختی ازمیان ریگها کردیم. مابه تاکیرهای «انکه قلعه» رسیده‌بودیم . دشت وسیع مسطحی ازخاك رس در دامنهٔ تپه‌های شنی گسترده شده‌بود و ما میخواستیم آن‌را طی کنیم . قطعات سفالین قدیمی براین دشت رنگ‌آمیزی ارغوانی بخشیده بود . تودهٔ عظیم مربعی ازسطح این‌دشت برآمده‌بود ، بنائی ازخشت خام بود که برنگ‌خاکستری گلی‌بود وردههائی ازروزنه‌های‌تنگ وفشرده داشت، برجهای مستطیل بادرگاهی مرکزی درآن بود .

این‌قلعه که پانزده قرن‌ازعمر آن می گذرد چنین‌بنظرمی‌رسد که همین‌دیروز آن‌راترك گفته‌اند.

کاروان کوچك ما از میان ستونهای یك پارچه گذشت ، بنظر میرسید که روزنه ها نگاه‌هائی از سوء ظن بمامی‌اندازند بالاخره کاروان وارد محوطه‌ای شد که در همه‌جای آن صدا منعکس میشد و دروسط آن یك «تاکیر» قرار داشت . این تاکیر شکاف خورده بود و شبیه خیابانی بود که از سنگهای رنگارنگ آن را فرش کرده باشند ، گیاهان صحرائی لکه‌های سبزرنگی در آن بوجود آورده بود ، ازراهروی پرریگ بدیواررسیدم و وارد دهلیزی تنگ شدم که از آن کمانداران و غلامان بود . در این میان روباهی از صحرا که زیر پلکانی پناه آورده بود پا بفرار گذاشت .

الوان تمشکی رنگ آفتاب درهنگام غروب که از سمت راست درافق پدیدار بود از طوفان ریگ آگاهی میداد که فردای آنروز آمادهٔ حمله و تاختن بود . درسمت مغرب ازما ورای طبقات سنگین‌شنی که‌میبایست‌ازآن عبور کنیم درمیان دریای ارغوانی شفق شامگاهی؛ نیم‌رخ اشباح‌خانه‌ها وبرجها وقصور پیدابود . گفته می‌شود که درسمت شمال آنجا که قلهٔ تپه‌سلطان اویس‌داغ جلو افق را میگیرد ، شهری پرجمعیت قرار داشت . ولی‌دنیائی که دراینجا مرا احاطه کرده است دنیائی مرده است وشاهد سکوت وحشت‌آور صحرا است ، این دنیای مرده درروزگار پیشین ازکوشش و رنج مردم بنا شده‌بود . کاخها وقلعه‌ها ، شهرها وخانه‌ها لانهٔ زاغان و مسکن سوسماران وماران گشته‌بود.

جائی که بود آن دلستان با دوستان در بوستان
شد گرك وروبه‌را مکان‌شد زاغ وکرکس‌راوطن

همینکه انسان خودرا دراین مکان تنها می‌یابد ، خویشتن را در دنیائی طلسم شده ومملواز پریان ومسکن طیف وخیال درمی‌یابد ، فضاپرازارواح و شیاطین میگردد . من درطی راه رویهاو حرکات مداوم خود ازمیان «تاکیر» ها وواحات مردهٔ برکوت قلعه وکوت قلعه ، این احساس را بحدت وشدت تمام دریافته‌ام . خانه‌ها وقصور دوران گذشته که از قرن هشتم تا دوازدهم مسیحی امتداد دارد ازدست روزگار تقریباًمصون ومحفوظ مانده‌است‌وسواد آن ازهمه جای افق‌هویداست . سطح صاف «تاکیر» هااز گیاهان کوتاه عمر بسبزی میگراید . من‌حس می کنم که در سرزمین جادوگران گم شده‌ام یا دنیائی ازسراب است که تجسم پیدا کرده وابعاد سه‌گانه بخود گرفته‌است، اما باید ازاین قصهٔ جنیان وپریان تاریخ درست کرد .

ازاین خوارزم اطلاعات ما بسیار کم است ویا درحکم هیچ است . از دوران ماقبل عرب و اسلام چند قطعه معلومات بدست مارسیده است . در جنگهای خونینی که عربها با اقوام آسیای

مرکزی برای برده ساختن آنان (درقرن هفتم و هشتم مسیحی) کردند ، بسیاری از گنجینه‌های این تمدن قدیم نابود گردید از جمله تاریخ سالانهٔ وقایع خوارزم بود که قتیبه سردار عرب هنگام فتح خوارزم بسال ۷۱۲ مسیحی آنرا طعمهٔ آتش گردانید . دانشمند بزرگ خوارزمی ابوریحان بیرونی که درآخر قرن دهم وآغاز قرن یازدهم مسیحی زندگی میکرد در کتاب «الاثار الباقیة عن‌القرون الخالیة» چنین‌میگوید :

«قتیبه باتمام وسائل همه کسانی راکه اززبان کتابت خوارزمی اطلاع داشتند . و روایات قدیمه راحفظ کرده بودند . وتمام علمای خوارزم را، ازمیان برد و نابود کرد چنانکه همهٔ آنها در ظلمت و تاریکی فرورفتند واکنون وسیله‌ای نیست که بتوان باآن از تاریخ ایامی که اسلام‌درمیان مردم خوارزم رخنه کرد ، آگاه شد.»

مسلماً همین تاریخ عصر ماقبل اسلام است که برای ما اهمیت دارد . ما می‌خواستیم تاریخ خوارزم را پیش ازاسلام بدانیم از اوضاع اجتماعی وهنری وپیشرفت صنایع‌و کشاورزی آن آگاه شویم واز روابط آن بادیگر اقوام آسیای مقدم مطلع گردیم .

ازنفوذ تمدن بخش‌عرب درآسیای مرکزی خیلی سخن رانده‌اند ولی‌آیا میتوان این‌سخنان راباور کرد ؟ آیا دخول ناحق این فاتحین بیگانه درسرزمینهای حاصلخیز وپرناز ونعمت، یك حادثهٔ باميمنت و مبارك محسوب می‌شود درصورتیکه خودآن سرزمینهارا باآتش وبولادویران ساختند ؟

تاریخ بمامیگوید که خوارزم درآغاز قرن‌دوازدهم مسیحی (هفتم هجری) مرکزبزرگترین امپراطوری شرق بود . مرزهای آن ازگرجستان تافرغانه وازسند تااستپ های‌آرال غربی امتداد داشت . یك جهش عجیب وشگفت انگیز از مملکتی که تاآنوقت مجهول بود و در سرحدات دنیای اسلام قرار داشت ، حادثه‌ای نابهنگام وپیش بینی نشده وغیرقابل توصیف وتشریح بوجودآورد .

جای خوارزم در تاریخ شرق قدیم چه بوده است ؟ تنها باستان شناسان میتوانند صفحات کتابی راکه قتیبه نابودکرده است بیابند ویاازنو بنویسند . مثالهای برجسته‌ای این مطلب‌را ثابت‌و محقق میسازد . تمام آنچه ماا کنون ازمصر و بابل وآشور میدانیم درآغاز قرن نوزدهم‌مجهول‌بود. امپراطوری های حتی ومیتانی واورارتو ناشناس‌تر بودند .

این فصل ازتاریخ جهانی وعمومی که امروز هرفرد باسوادی باآن‌آشناست بالتمام در نتیجهٔ کار مداوم و لجوجانهٔ باستان شناسان ایجاد شده است ؛ این‌کاردرقرن نوزدهم شروع شده و باهمان موفقیت تاکنون ادامه دارد .

پیدا کردن کیفیت تکوین تاریخ ما کاری بس عظیم وگاهی مبهم و بی‌ثمر است . موانع و مشکلات ، اشتباهات‌وگمراهیها ، فرضیه های مردود وبالاخره اختلافات بیشمار وجود داشته است که نیز همواره وجود خواهد داشت . ما میدانیم که چقدر مسائل لاینحل و مورد اختلاف باقی است که باید حل و بحث شود .

مسأله‌ای که در پیش داریم این است که در منطقهٔ طلسم شدهٔ خوارزم قدیم وارد شویم . از میان حجب افسانه‌ها و اساطیر خطوط واقعیت تاریخی را تشخیص دهیم نوشته های مربوط بوقایع سالانه راکه بر سفالها و خزف‌های شهرهای مرده باقی مانده است بتوانیم بخوانیم . سالهای دراز لازم است تا حقایق عمده واساسی‌برای ترسیم یك تابلو از تحول تاریخی خوارزم بدست‌آید . این تابلوا گرچه کامل نخواهد بود ولی‌بلاشك بامسألهٔ مورد نظر ما رابطه‌ای بسیار نزدیك خواهدداشت.